

تفکر سیاسی کانت

(اخلاقیات و دولت)

هانا آرنت
ترجمه: غلامرضا گودرزی

به نظر می‌رسد که احتمالاً این قطعه پس از
سجش غره تاب نوشته شده باشد اما به
هیچوجه این طور نیست زیرا این نظریه از مواردی
است که در دوره‌ی پیش از نگارش کتب اصلی کانت
(سجش غره، تاب، غره، عملی و نیروی
دافری) وجود داشته است؛ مثلاً اکنون در چهارچوب
فلسفه‌ی اخلاقیات کانت بیان می‌گردد در رساله‌ی
مشاهدات در مورد احساس زیبایی و ولای
می‌خوانیم:

«انسان‌های کمی وجود دارند که بر اساس
قوانین گمراه می‌شود - آن‌هایی که بر اساس حسن
نیت عمل می‌کنند بسیار بیشترند و این پسندیده‌تر
است، هر چند به طور چنان‌گانه امتیاز خاصی برای هر
شخصی نیست، زیرا این غرایز شایسته‌ی گهگاه
چای‌شان خالی است، این غرایز همانند دیگر
غریزها در حد میانگین آن نیاز طبیعی است که
نیروی محرکه‌ی دنیای حیوانات نیز می‌باشد. اناس
که غریزترین فرد برای‌شان خودشان هستند و تنها
در پی منافع شخصی خوشند، بیش از گروه‌های
دیگر یافت می‌شوند، که این خود سودمند است زیرا
آنان خستگی‌ناپذیر، منظم و هوشیارند، و به جایی
بدون مقصود و نظر رسیده و فوهم و فوهم
می‌بخشند»

در این متن این طور به نظر می‌رسد که جمع
شیاطین ضروری است تا به احتیاجات پاسخ داده
شده و با بهایی ساخته شود تا به روی آن نقوش زیبا
منظم بویانند گسترش یابند در این تفکری
خوبستنی هوشیارانه به شک کانت جمعیته‌ی
شده است این تفکری ناقص بسیار جدی دارد با
این وجود نکات اصلی موضع فلسفه‌ی سیاسی
کانت را مد نظر قرار می‌دهیم:

اولاً واضح است که این سرمشق فقط زمانی
جنبه‌ی عملی به خود می‌گردد که فرض را بر آن قرار
دهیم که در پی سرپدی فاعلان هدف و افلاک
طبیعت تأثیرگذار است، زیرا در غیر این صورت
جمع شیاطین خود را بین می‌بندد (به نظر کانت،
شر به طور عام گویند خوش است)، طبیعت
خوبان بقای انواع است و همه‌ی خوبستان از
فرزندانش داشتن شعور حفظ و حراست از خویشان
است.

تألیف در آن‌جا بایشی این باور مطرح شود که
لازمه‌ی تحولات مثبت سیاسی، توبه‌ی اخلاقی و یا
انقلاب فکری در انسان‌ها نیست.

تألیف در آن‌جا از سوی برافراختن و از سوی دیگر
بر انتظار عمومی و یا غلبه‌ی بون تأکید می‌شود
علت برون و نکات کلیدی تفکرات کانت
است. در این رابطه اشاره می‌کنیم که افکار گمراه به
طور کلی پنهانی می‌باشند در رساله‌ی جدل
و تشکله‌ها که از آثار مؤخر است، آمده:

«چرا هرگز حکمرانی جرات نکرده اعتراف کند
که هیچ‌کدام حق از سوی خلق بر علیه‌ی خویش به
رسمت نمی‌شوند؟ فیلسف این است که چنین
اظهار رفتاری در دلاء عام، کلیه‌ی زیرنمایشان را بر

در این میان وجود نداشته و ندارد»
این جملات تمین‌کننده هستند چیزی که
کانت گفت (یا تفسیراتی در جمعیته‌ی ارسطو) این
است که انسان ضرور تحت یک حکومت و راست،
می‌تواند شهروند خوبی باشد.

تفسیر او از واژه‌ی ضرور در این رابطه
همخوانی با فلسفه‌ی اخلاق دارد
مفهومه‌ی فسریشی (Kategorische Imperativ)
می‌گوید: «چنان‌که می‌تواند قانون
عقلی گرداند، به قانون عمومی مبدل شود یعنی
کاری کن که خودمایی باشی تا عملکردت انگوی
همگان شود»

نکته‌ی اصلی این امر کاملاً واضح است.
به روایت خود کانت ممکن است که من
خودمان دروغ باشم ولی: «قانونی عمومی برای
دروغ‌گویی» و باید آن می‌خواهم «زیرا در آن صورت
دیگر هیچ قول و قرار و وجود نخواهد داشت»
یا این که ممکن است که من حوس دزدی کنم
ولی نمی‌توانم خواستار آن باشم که دزدی این کللی
شود زیرا در آن صورت دیگر مالکیتی وجود نخواهد
داشت. انسان بد به نظر کانت کسی نیست که
خوبان شر باشد، زیرا این امر به نظر کانت
غیرممکن است؛ بل که کسی است که خود را
تلافی‌ی جدا یافته می‌داند «جمع شیاطین شامل
شیاطین به مفهوم رایج کلمه نیست بل که به
موجوداتی گفته می‌شود که در عفا خویش را
تافه‌ی جدا یافته می‌بینند مرکز نقل در واژه‌ی
عفا قرار دارد آن‌ها در ملاء عام تعارضاتشان را
عملی نمی‌کنند زیرا در آن صورت آشکارا در مقابل
علاقه‌ی جمعی قرار می‌گیرند، و باطلع در آن صورت
دشمن مردم خواهند بود (حتی اگر این مردم از جمع
شیاطین تشکیل شده باشند) بر خلاف اخلاق،
سیاست به کلی به رفتار جمعی بستگی دارد

عدایی تصور می‌کنند که مسئله‌ی کانت در
مال‌های آخر عمرش (هنگامی که انقلاب فرانسه و
امریکا او را از خوب گفتات سیاسی‌اش بی‌دار کردند،
همان‌گونه که هورم او را در ایام شباب از خوب
و گمانیسم و چندی پس از آن روسو از خوب
اخلاقیات بی‌دار کرده بودند) این بوده که چگونه
میان سازماندهی دولت و فلسفه‌ی اخلاقی‌اش،
یعنی نظرات درج شده در غره عملی هماهنگی
ایجاد کند، اما این فرض صحت ندارد اعتقاد بر این
واقعیت است که کانت بر این امر واقف بوده که
فلسفه‌ی اخلاقی او در این نکته نقش بازی
نمی‌کند به همین جهت او از کلیه‌ی باطن اخلاق
کناره گرفت و پی‌برد که مسئله این است چگونه
می‌توان انسان‌ها را قادر ساخت تا یک شهروند
خوب باشند حتی اگر به امور اخلاقی چندان پای‌بند
نباشند این مسئله به درست بودن قوانین اخلاقی
دولت ربطی نداشته، بل که به (سجش، تربیت
اخلاقی مردم وابسته است. این تذکر احتمالاً شما را
به یاد ارسطو می‌اندازد که گفته است: «انسان
روست فقط در یک حکومت شایسته، شهروندی
خوب خواهد بود» بدین در نظر گرفتن این مورد
کانت نتیجه گرفت: «تا اندازه‌ای عجیب است که
کانت در جدایی اخلاقی و شهروندی و راست بودن از
ارسطو بسیار پیشی گرفت» «هر اندازه که ساده و
ابتدایی به نظر برسد، مسئله دولت حتی برای جمع
شیاطین (اگر شهروندان باشند) نیز قابل حل است و
ان عبارت از هویزستی جمعی از موجودات
فهمیده که مانند قوانین عمومی بین برای بقای
خویش، (هر چند هر یک بکوشد در عفا خود را از
این قوانین مستثنی بدارند) چنان تنظیم کنند و
چنان قانون اساسی‌ی تصویب کنند که (بر عین
این که بر علیه‌ی منافع شخصی یک‌دیگر در ستیزند)
نتیجه‌ی آن توافق باشد که گویی هیچ نیت‌پشری

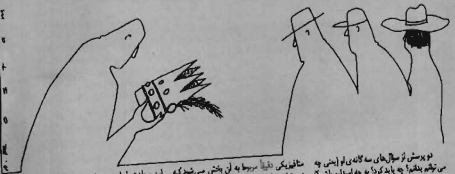
ماده او می خورند. خدا اگر مانند پرستش میخیزد
تحت نظر چوین غریبه و ظالمی سعی صدر
هدایت، تشابه و صامت شده و در هیچ موردی که به
فاد ان سستی نداشت باشد شکایتی نداشت
باشد.

به هر حال در مورد آن چه که من برای توجیه
انتخاب از متین کانت (چیزی که باین ترکیب حرکت
نشته شده و یا در فلسفه سیاسی کانت به
وشتی قلم در نیامده) اگرچه کانت اعتزالی و فلسفه
که نمی توان آن را حرکت کاملاً رد کرد کانت بارها
شرح داده بود که چه چیزی برای او مسائل اساسی و
تشکیلی می دهد و این که چگونه انسان ها به فلسفه
روی می آورند و می گویند که در رساله هایش به
آن ها پاسخ می گوید. چیزی که این سالی به انسان
به عنوان موجود سیاست دوز ربط نداشت.

پروین یعنی آزادی اشکار در تفکر و انتشار آزادی
قلم اما کانت نه توانایی و نه احتیاج به عمل را
می شناسد.

پرستش چه باید کرد؟ برای کانت، بازگشت به
رفتار خود در عدم وابستگی به دیگران است. انسان
خوبی که می خواهد بداند چه چیزی برای موجود
انسانی قابل شناخت است و چه چیزی غیر قابل
شناخت می ماند. ولی تصور ناگرفی است که همان
غیر بخواند بداند که او در زمینه ی چارچنگی به
طور منطقی به چه چیزی می تواند محدود باشد.
به پرستش قبول در واقع به شیوه ی ساده و حثا
انسانی به یکدیگر پیوند می یابند پاسخ اولین
پرستش که در منجش غرور تاب داده شده
می گوید که چه چیز را می توان شناخت و مهم تر از
آن چه چیز را نمی توان شناخت. نزد کانت مسائل

ندانند به استثنای این ضمن پرستش دوم که
گویای این است بدین انسان های دیگر (پرسی
دیگرا) هیچ معنایی ندارد که رفتار خود را تحت
پرستش قرار دهد. ولی باشکوهی کانت بر وظایف من
در مقابل خود و این که وظایف اخلاقی باینس از
هر گونه تعارضاتی مبرا باشند و این که قانون اخلاقی
نه فقط برای انسان های این سیاره مدلل که برای
کلیه ی موجودات باشد پسند که کانتان باینس اعتبار
داشته باشد. شوما چندگانگی را به حلقه ی احسب
خود تزلزل می دهد. فکری که در پس هر دم پرستش
نفته است. علاقه به خود است نه علاقه به جهان یا
این که کانت غریبه اش قدیمی روسی (همه ی
انسان ها بخوان سعادت) را تمام و کمال قبول دارد
معتقد است که او سعادت را در صورتی نمی توان
تحمل کند که برای خودش ثابت شده باشد که لیاقت



این سعادت را دارد به عبارتی دیگر (کلماتی که
کانت به طور ضمنی بارها تکرار کرده بود)
بزرگ ترین مصیبت برای یک فرد احترام نگذاشتن
به خودش است.

او در نامه ای به متاکسون (اوتو لوبل
۱۷۹۶) نوشت: هیچ احترامی به خود بزرگ ترین
قانونی است که من بارها با آن روبه رو شده ام
باری از دست دادن احترام خویش در انتظار دیگران
مستلزم نیست. (اسطوره را به یاد آورید که گفت:
شایسته تر است که با جامع یگانه نباشم تا این که با
خود) بالاترین هدف هر فردی در زندگی، شایستگی
داشتن سعادتی است که بر روی گره ای ارض دست
نیافتنی است. در سالی به باین امر، همه ی نیازات
اخلاقی که بشر می تواند داشته باشد، فرعی است.
(طبیعتاً امر مشکوک تکامل انواع نیز که طبیعت
پست سر ما به پیش می برد از این قاعده مستثنی
نیست.)

استاد گوته در کتاب Denk Anstobe
ص ۹-۱۰ (۱۰۴-۱۰۵)

متافیزیکی دقیقاً مربوط به آن پیش می شود که
نمی توان شناخت. باین همه چاره ای جز این ندارم
که در مورد آن چه که نمی توانم بشناسم تفکر بپروان
زیرا به چیزی مربوط می شود که به آن علاقه ی وافر
دارم، و چو خدا آزادی، چیزی که بدون آن زندگی
شسانی تبدیل به هستی حیوانی می گردد و
چارچنگی روح به نظر کانت این مقوله ها مسائل
عقلی هستند و خرد عقلی است که می گوید چگونه
در مورد آن ها فکر کنیم. حثا مذهب نیز برای انسان
اندیشه یوز، فقط در مرزهای غرور و وجود دارد
موضوع اصلی مورد علاقه ی من چیزی که می خواهد
به آن امید بپندد، سعادت در زندگی آینده است. و
زمانی می توانم به آن امید داشته باشم که شایسته ی
آن باشم. پیش هنگامی که کرامت من صحت باشد. در
یکی از درس گفتارهایش کانت به این که پرستش
سالی چارم از خود است. انسان چیست؟ ولی
این پرستش در سلسله تقدیماتش دیده نمی شود.

اکنون که پرستش چگونگی معرفی کرد، سالی
سومین پیش نیز از نظرها دور افتاده است. باید در
نظر داشته باشیم که سالیات اساسی فلسفه، حثا ذکر
چندانی بشر را به عنوان یک شرط مد نظر قرار

دو پرستش از سوال های سه گانه ی او (پرسی چه
می تواند بداند؟ چه باید کرد؟ به چه ابهامات باشم؟)
مربوط به مسائل سنتی متافیزیک یعنی خدا و
چارچنگی می باشند. افشای چهره ی ناپذیری است اگر
تصور کنیم که پرستش های ما به نحوی تر شده
بپوشند بر پرستش دوم و موضوع مورد کنش این
پرسی ایده ی آزادی، آنکا داشته باشد. بر عکس
خوبیم دید که این پرستش و تحویلی که کانت آن را
طرح کرده و پاسخ داده در ایمان خواهد بود و
اختلالاً در راه خود کانت نیز بوده است. و آن هم
زمانی که وی می گویند تا تجانس و هم رنگی این
میان نظرات سیاسی و فلسفه ی اخلاقی خود ایجاد
کند. و همه ی این سالیات زمانی رخ نشان می دهد که
بگویند تصویری از چگونگی فلسفه ی کانت رسم
کنیم. ذکر برای او زمان و نیروی کافی باقی می ماند
شاید می توانست خود آن ها را به خوش شروع دهد.
پرستش دوم کانت به هیچ وجه به عمل رسد
ندارد و کانت نیز در هیچ کجا توجیه به عمل نداشت
است. او اساساً اجتماعی ریست انسان را درک کرده و
آن را به عنوان عنصر ویژه ی انسانی آوزیایی کرد
قابلیت ترس، نیاز انسان ها برای دامن رسانی و عقلی